

## ❖ خاقانی شروانی، مسیح سبک آذربایجانی ❖

□ دکتر رضا اشرفزاده □

دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

در تاریخ ادبیات ایران، شکل‌گیری حوزه ادبی آذربایجان داستانی جداگانه و مفصل دارد. از اوایل قرن پنجم و با زوی کارآمدن سلجوقیان دامنه زبان پارسی دری در بسیاری از قسمت‌های مرکزی و شمال غربی و حتی بین‌النهرین و آسیای صغیر کشیده شد و حوزه‌های ادبی تازه‌ای در قسمت مرکزی ایران، خصوصاً در عراق عجم - اصفهان - به وجود آمد. در نیمه اول همین قرن، فخرالدین اسعدی - گرگانی به دستور طغرل سلجوقی - که به ولایت‌گیری به اصفهان<sup>۱</sup> رفته بود - منظومه ویس و رامین را به نظم کشید.

حکایت ملاقات ناصر خسرو با قطران تبریزی که در سفرنامه بدین‌گونه بیان شده است: «و در تبریز قطران نام شاعری دیدم، شعری نیک می‌گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست، پیش من آمد، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید، با او بگفتم و شرح آن بنوشته و اشعار خود بر من خواند»<sup>۲</sup>

نکاتی چند را روشن می‌کند:

۱- قطران تبریزی، شاعر برجسته قرن پنجم، پیش از برخوردش با ناصر خسرو، شاعری (نیک شعر) بوده است - البته به زبان آذری -.

۲- این نکته که «زبان فارسی نیکو نمی‌دانست» مقصود پارسی دری - که در آن زمان در سرتاسر خراسان به عنوان زبان رسمی شناخته شده بود و شاعرانی چون

رودکی و فردوسی و عنصری - و حتی فرخی سیستانی و منوچهری دامغانی - با آن شعر سروده بودند و آثار برجسته‌ای چون کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم و دانشنامه‌ی علایی و ترجمه‌های زیبایی چون ترجمه‌ی تفسیر طبری و تاریخ بلعمی به این زبان به وجود آمده بود.

۳- قطران تبریزی با رفع مشکلات دیوان منجیک و دیوان دقیقی طوسی، از طریق ناصر خسرو در حقیقت آشنایی کامل با زبان پارسی دری پیدا می‌کند و به‌رموز کاربرد این زبان صرف‌نظر از بعضی موارد خاص - پی می‌برد و بعداً خود دیوانی می‌پردازد و اشعار رنگین زیبایی به این زبان از خود به جای می‌گذارد.

۴- آنچه که در مآخذ فرهنگ‌ها، با نام فرهنگ قطران تبریزی مشهور است - که مورد استناد صاحب فرهنگ جهانگیری نیز قرار گرفته - ظاهراً باید شرح همین مشکلات دیوان منجیک و دقیقی باشد که ناصر خسرو املا کرده و قطران تبریزی نوشته است.

بنابراین، اولین رد پای نفوذ زبان پارسی دری، در منطقه‌ی آذربایجان را می‌توان از همین گفته‌ها پیدا کرد. براساس مآخذ موجود و چاپ شده - در اواسط قرن پنجم شاعر دیگری از قلب سرزمین زبان پارسی دری یعنی طوس وارد آذربایجان می‌شود و در دربار پادشاهان آن سامان قرب و منزلتی می‌یابد و در حقیقت نه به‌عنوان شاعر دربار، بلکه به‌عنوان معلم شعر «اردشیرین دیلمسپار»<sup>۳</sup> شاهزاده‌ی آذری، در منطقه‌ی آذربایجان ماندگار می‌شود و «لغت فرس» را که «لسان اهل بلخ و ماوراءالنهر و خراسان و غیرهم»<sup>۴</sup> بوده، به ترتیب حرف آخر و برای مردم آن سامان نوشت که هم این زبان را فراگیرند و حدّ کاربرد لغات را بدانند و هم اگر شاعری بخواهد شعر پارسی بسراید، برداشتن کلمات قافیه از این فرهنگ برایش آسان‌تر باشد.

با توجه به مطالب فوق می‌توان - با تردید - گفت که گسترش زبان پارسی دری از نیمه‌ی دوم قرن پنجم هجری در منطقه‌ی آذربایجان شروع شد و در قرن ششم گسترش شگفت‌انگیزی یافت و شاعران برجسته‌ای چون ابوالعلاء گنجوی، نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، فلکی شروانی، مجیرالدین بیلقانی و بالاخره سید ذوالفقار شروانی<sup>۵</sup> ... در آن خطه ظهور کردند که هر یک از آنها خود دارای سبکی فاخر بودند و روی هم رفته سبک شعر حوزه‌ی ادبی آذربایجان را به وجود آوردند.

سبکی که به‌عنوان سبک حوزه‌ی آذربایجان مطرح است خصوصیات چندی دارد

که از آن جمله، به جهت نزدیکی به مرکز زبان عربی میزان کاربرد زبان عربی - خصوصاً در شعر - بیشتر از سایر حوزه‌است و در این راه گردنان این سبک - نظامی گنجوی و خاقانی شروانی - بیش از سایر شعرا به آن دست می‌یازند. و همین مطلب، یکی از جهات سنگینی و مشکلی شعر این شاعران است.

از جهت دیگر، به جهت نزدیکی منطقه آذربایجان با روم شرقی و گسترش آیین مسیحیت در منطقه آمد، آزان و ارمنستان، اصطلاحات خاص دین مسیح در شعر شعرای این دوره وارد شده است. و در این راه، خاقانی شروانی به علت این که مادرش از مسیحیان نسطوری بوده است که با مهاجرت به شروان به دین اسلام گراییده، بیش از دیگران از این اصطلاحات بهره گرفته و تصویرسازی کرده است.

نکته قابل توجه این است که این اصطلاحات - اصطلاحات مسیحی - در شعر شعرای پارسی گوی، رنگ و بویی اسلامی به خود گرفته و به این طریق، زمینه این گونه تصویرها را برای فهم مردم مسلمان آسان کرده است، زیرا روایاتی که از حضرت عیسی (ع) و دین مسیح در اشعار خویش می‌آورند بر پایه روایات اسلامی است، مثلاً عطار نیشابوری، برای تکیه بر سرکوبی نفس سرکش بهیمی خطاب به درّاج می‌سراید:

دیده برفرق بلی تاج الست	خه خه ای درّاج معراج الست
از بلی نفس بیزاری ستان	چون الست عشق بشنیدی به جان
کی شود کار تو در گرداب راست	چون بلی نفس گرداب بلاست
پس چو عیسی جان شو و جان بر فروز	نفس را همچو خر عیسی بسوز
تا خوشت روح الله آید پیشباز	خر بسوز و مرغ جان را کار ساز

یا سنایی غزنوی در حقیقة الحقیقه، عیسی را مظهر زهدورزی می‌داند و می‌سراید:

طلب او و ترک دنیا کن	زهدورز، افتدا به عیسی کن
گفت عیسی به هم‌رهان روزی	آن شنیدی که از سرسوزی
مهر او جمله کینه انگارید <sup>۷</sup>	زین جهان دل به طمع بردارید

افضل الدین بدیل بن علی نجار، خاقانی شروانی، حسان العجم، به جهات گوناگونی به زندگی حضرت عیسی (ع) دل بستگی دارد و بر اساس همین دل بستگی، بیش از سایر شاعران در شعرش جلوه حضرت عیسی (ع) و زندگی و اصطلاحات

دینی اش را می توان یافت. یکی از علل دل‌بستگی خاقانی شروانی به حضرت عیسی (ع) این است که او در دامان مادری پرورش یافته که مسیحی مسلمان شده‌ای بوده است و به هر جهت زندگی حضرت عیسی (ع) و دین و اصطلاحات دینی مسیحیت، با «شیر در اندرون» او شده است به همین جهت او دربارهٔ نسبش می‌سراید:

وز دگرسو چو خلیل الله دروگر زاده‌ام هست خواهرگیر عیسی مادر ترسای من<sup>۸</sup>  
و خود را پارهٔ تن عیسی می‌داند و «شقهٔ دیبایش» را از «وطای عیسی» می‌شناسد:

کعبه وارم مقتدای سبزپوشان فلک کز و طای عیسی آید شقهٔ دیبای من<sup>۹</sup>  
دیگر این که خاقانی به نوعی زندگی خود را با زندگی عیسی (ع) شبیه می‌داند. زیرا که از کودکی پدری بسامان بر بالین بی سامان خویش ندیده. چون علی نجار تا زنده بود با طبع مالیخولیایی خویش: سرباری بر بار زندگی مادر میسحی طبّاخ او بود و سایه‌ای از او بر سر خویش ندید و اگر سایهٔ همای مانند عموی خویش کافی الدّین عمر بن عثمان بر سرش نبود سرنوشت خاقانی نیز شاید به گونه‌ای دیگر بود، بی جهت نیست که در قطعه معروف «مادر» با لحنی گرم و صمیمی و در عین حال دردناک می‌سراید:

ای باز سپید! چند باشی؟ محبوس به آشیان مادر  
شرمت ناید که چون کبوتر روزی خوری از دهان مادر  
تا کی چو مسیح بر تو بینند از بی پدری نشان مادر<sup>۱۰</sup>  
و در قصیده مشهور خویش - که شهره به ترسائییه است - به صراحت می‌گوید:  
به من نامشفقند آبای علوی چو عیسی زان ابا کردم زآبا<sup>۱۱</sup>  
از همین روی او خود را همه جا به عیسی مانند می‌کند.  
در قصیده‌ای بسیار زیبا، با مطلع:  
صبح وارم کافتابی در نهان آورده‌ام  
آورده‌ام<sup>۱۲</sup>  
آفتابم از دم عیسی نشان

که صفت خاک شریف تربت پاک رسول خدا (ص) می‌کند، می‌گوید:

عیسیم از بیت معمور آمده وز خوان خُلد

خورده قوت و زلهٔ إخوان را زخوان آورده‌ام

و برگشت خویش را از طواف خانه کعبه به برگشت حضرت عیسی (ع) از آسمان چهارم و بیت المعمور شبیه کرده است.

و یا در قصیده زیبای دیگری با مطلع:

به دل در خواص وفا می‌گریزم      به جان زین خراس فنا می‌گریزم<sup>۱۳</sup>  
پس از شکوه و شکایت از یاران ناجوانمرد می‌گوید:

مسیحم که گاه از یهودا هراسم      گه از راهب هرزه لا می‌گریزم  
چنانم دل‌آزده از نقش مردم      که از نقش مردم گیا می‌گریزم<sup>۱۴</sup>

از این جهت تعبیرات مربوط به عیسی و زندگی او آشنای دیرینه‌اویند و از هر نکته‌ای که در زندگی عیسی بوده است به‌نوعی بهره‌گرفته و تصویرسازی کرده است:

گاهی با وجود داشتن طبعی بکر «روح القدس پیوند» چون مریم، روزه سکوت می‌گیرد و می‌گوید:

روزه کردم نذر چون مریم، که هم مریم صفاست

خاطر روح القدس پیوند عیسی زای من<sup>۱۵</sup>  
زیرا که شعر او عیسی وار به پاکی مادر طبعش گواهی می‌دهد:

نتیجه دختر طبعم چو عیسی است      که بر پاکی مادر هست گویا  
سخن بر بکر طبع من گواه است      چو بر اعجاز مریم نخل خرما<sup>۱۶</sup>

و به همین باور است که با شکر همراه با شکایت: از این «عیسی» گله می‌کند که با وجود عیسی دمی - که مرده زنده می‌کند و «اکمه» را بینایی می‌بخشد - «مرغ روز کورخود» را شفا نمی‌دهد و از رنج نمی‌رهاند:

چه راحت مرغ عیسی را ز عیسی      که همسایه است با خورشید عذرا؟  
گر آن کیخسرو ایران و تور است      چرا بیژن شد این در چاه یلدا؟  
چرا عیسی طبیب مرغ خود نیست      که اکمه را تواند کرد بینا؟<sup>۱۷</sup>

حتی گاهی پا را از این هم فراتر می‌نهد و خود را «روح القدس» می‌شمارد که در آستین یا گریبان مریم شعر می‌دمد، و عیسی معانی را در درون آن بارور می‌کند:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا      در جهان، ملک سخن‌راندن مسلم شد مرا  
مریم بکر معانی را منم روح القدس      عالم ذکر معالی را منم فرمانروا<sup>۱۸</sup>

در مقام نصیحت نیز توصیه می‌کند که تا مسیح جان تو، در این جهان است از دم

مسیح‌یابیش بهره بگیر و دارویی به طلب و خود را معالجه کن، وگرنه وقتی در می‌رسد که طبیب رفته و دارو و درمانی نمانده است:

اکنون طلب دوا که مسیح تو برزمی است

کانگه که رفت سوی فلک فوت شد دوا<sup>۱۹</sup>

و همین عیسیای مسیح دم، شاگردِ هاون‌کوب حضرت رسول خدا می‌شود زیرا اوست که نور چشم عقل است و طبیب کعبه شفا:

مصطفی کخالی عقل و کعبه دکان شفاست

عیسی آنجا کیست؟ هاون‌کوب دکان آمده<sup>۲۰</sup>

گاهی نیز وصیت می‌کند که همان‌گونه که عیسی (ع) را - به زعم مسیحیان - به صلیب کشیدند تو نیز این نفس سرکش کافر صفت را به صلیب «لا» بکش و او را مسلمان کن:

با «لا» برآر نفس چلیپا پرست، از آنک

عیسی توست نفس و صلیب است شکل لا<sup>۲۱</sup>

و بالاخره گرفتاری خود را در زندان برای هیچ، مانند می‌کند به گرفتاری عیسی (ع) به بهانه داشتن سوزنی بی ارزش و دجال چشم:

نه روح الله بر این دیر است؟ چون شد  
چنین دجال فعل این دیر مینا  
تنم چون رشته مریم دو تا است  
دلم چون سوزن عیسی است یکتا  
من اینجا پای بست رشته مانده  
چو عیسی پای بست سوزن آنجا<sup>۲۲</sup>

به طور خلاصه، خاقانی علاوه بر اشارات کلی که از مسیح (ع) در جای جای ابیات خویش دارد، دو قصیده مفصل، یکی قصیده مشهور ترسائیه که حبسیه‌ای است و اصطلاحات چهار یدن را به کار گرفته است. و دیگری قصیده شکوائیه‌ایست با مطلع:

روزم فروشد از غم هم غمخوری ندارم رازم برآمد از دل، هم دلبری ندارم<sup>۲۳</sup>  
که اصطلاحات مسیحیت را به طور گسترده به کار گرفته است، نیز غزلی زیبا دارد که در آن هم از اصطلاحات ترسایی بهره گرفته است:

آن نازنین که عیسی دلها زبان اوست

عودالصلیب من خط زَنارسان اوست

بس عقل عیسوی که زمشکین صلیب او  
 زَنار بندد ارچه فلک طیلستان اوست  
 هر دم لبش به خنده بزاید مسیح نو  
 مانا که مریمی دگر اندر دهان اوست  
 فرسوده تر ز سوزن عیسی، تن من است  
 باریکتر ز رشته مریم لبان اوست  
 آن لعل را به رشته مریم که در کشید؟  
 جز سوزن مسیح که شکل میان اوست  
 گرد بردلم زور بخوانند نشنود  
 کانجیر مرغش از لب انجیل خوان اوست  
 پیران کعبه لاف زخاقانی آورند

ترسای دولتی است که خاقانی آن اوست<sup>۲۴</sup>  
 با توجه به مطالب فوق نکات ذیل را در جلوه حضرت عیسی در اشعار خاقانی  
 می توان یاد آور شد:

۱- سبک آذربایجانی در ادب فارسی از حدود اواسط قرن پنجم هجری با  
 گسترش زبان پارسی دری در شمال غرب کشور آغاز می شود و در قرن ششم  
 هجری، به اوج اعتلای خویش می رسد و در حقیقت شیوه ای بین سبک خراسانی و  
 سبک عراقی می شود.  
 ۲- خاقانی شروانی از برجسته ترین شاعران این سبک - مخصوصاً در قصیده و  
 غزل - است.

۳- اصطلاحات دین مسیح - به جهت نزدیکی این سرزمین با سرزمینهای  
 مسیحی نشین در شعر این شاعران وارد شده و از همه بیشتر، خاقانی شروانی از این  
 اصطلاحات استفاده کرده است.

۴- خاقانی شروانی، زندگی خود را به نوعی با زندگی حضرت عیسی (ع) شبیه  
 می بیند و در اشعار خود - به همین لحاظ - خود را عیسی و مسیح می خواند.

۵- روایاتی که از حضرت عیسی (ع) در اشعار خویش می آورد - روایات  
 آمیخته ای است از روایات اسلامی و تزسایی، که به هر صورت روایات اسلامی  
 برتری دارد.  
 والسلام

یادداشتها

۱. سفرنامه ناصرخسرو، حکیم ناصرخسرو قبادیانی مروزی، دکتر نادر وزین پور، سازمان کتابهای جیبی، تهران، چاپ چهارم، ۶/۱۳۵۸
۲. همانجا ص ۷.
۳. اسدی طوسی، نسخه کتاب الابنیه عن حقایق الادویه، تألیف ابومنصور موفق الدین بن علی الهروی را در شوال سال ۴۴۷ برای همین شاهزاده تحریر کرده است.
۴. لغت فرس، اسدی طوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱/۱۳۳۶.
۵. این سید ذوالفقار شروانی از سادات اصیل منطقه آذربایجان است که در قرن هفتم در خدمت اتابک یوسف شاه لر می زیسته و شیعه اثنی عشری بوده و قدیمی ترین ترکیب بند را در ستایش بارگاه ثامن الائمه علی بن موسی الرضا (ع) سروده است. (رک. مجله مشکوة، شماره ۹ ص ۱۵۳ به بعد، مقاله نگارنده، با نام «قدیمی ترین ترکیب بند در ستایش بارگاه ثامن الائمه...»)
۶. منطق الطیر، عطار نیشابوری، سیدصادق گوهرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۸/۳۶.
۷. حدیقه الحقیقه، سنایی غزنوی، مدرّس رضوی، چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۸. دیوان خاقانی شروانی، تصحیح سیدضیاءالدین سجادی، زوّار، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۸/۳۲۳.
۹. گزیده اشعار خاقانی به کوشش سیدضیاءالدین سجادی، سازمان کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۱/۷۷.
۱۰. همانجا/ ۳۸۵.
۱۱. دیوان خاقانی/ ۲۴.
۱۲. همانجا/ ۲۵۴.
۱۳. همانجا/ ۲۸۸.
۱۴. همانجا/ ۲۸۹.
۱۵. همانجا/ ۳۲۱.
۱۶. همانجا/ ۲۴.
۱۷. همانجا/ ۲۴.
۱۸. همانجا/ ۱۷.
۱۹. همانجا/ ۱۵.
۲۰. دیوان اشعار خاقانی / ۳۷۰.
۲۱. گزیده دیوان اشعار / ۲.
۲۲. دیوان اشعار خاقانی / ۲۳.
۲۳. همانجا / ۲۷۹.
۲۴. همانجا / ۵۶۴.